

## برای که تربیت می‌کنیم؟

قبل از انقلاب معروفترین دبیرستان ایران دبیرستان «البرز» و دکتر محمد علی مجتهدی، ۳۴ سال مدیریت این دبیرستان ۵۰ کلاسه را که ۵۵۰۰ دانش‌آموز دبیرستانی را تحت پوشش داشت، عهده دار بود. او پایه گذار دانشگاه صنعتی شریف است. دکتر مجتهدی پس از پیروزی انقلاب، ایران را ترک نمود. چندی قبل او با انتشار اعلامیه‌ای از جنوب فرانسه از دانش‌پژوهان ایرانی در سراسر جهان خواسته است که با ارسال پیشینه خود وی را در جهت تحقیق یک پژوهش تحت عنوان «دانش‌آموختگان افتخارآفرین» یاری رسانند. در شماره ۹ مجله پیام امروز متن نامه یک دانش‌آموخته ایرانی که دانش‌آموز دبیرستان البرز، دانشجوی دانشگاه صنعتی، شاگرد دکتر مجتهدی و ... می باشد، بدون نامه نگارنده نامه چاپ گردیده است. اصل این نامه برای دکتر مجتهدی رئیس سابق دبیرستان البرز به فرانسه پست شده است. هر چند نگارنده این نامه وضعیت بعد از انقلاب را نیز مطلوب خویش ندانسته است، ولی از آنجا که این نامه افشاگر اهداف این «پرورش» های جهت یافته رژیم وابسته شاهنشاهی بوده است، متن چاپ شده در مجله مزبور را با اختصار جهت خوانندگان به چاپ می‌رسانیم. امید است که مدیران و همکاران متعهد ما با خواندن این نامه به تفاوت ره بیشتر بیندیشند و به مسئولیت عظیمی که همه ما در قبال خون شهدا و جانبازان انقلاب بر عهده داریم و به ایرانی که مال خودمان است و اگر کمبودی وجود دارد باید خود به رفع آن بپردازیم و بدانیم اگر عزیزان ما قبلاً به «اردوگاه خصم» رفته اند، اکنون که خصم رانده ایم، حراست از این سرزمین و نیروهای فکری چندان ساده نیست. بر خدا توکل کنیم و حافظانی برای ایران عزیز تربیت نماییم که «پهلوان اردوگاه خصم نباشند».

○

○

○

جناب آقای دکتر مجتهدی عزیز

با سلام

نمی‌دانید چقدر خوشحالم که آدرس شما را دارم و می‌توانم این نامه را در پاسخ فراخوان عام مندرج در مجله پیام امروز چاپ تهران برایتان بنویسم. نمی‌دانم چرا هیچگاه از شما بدم نیامده، حتی آن هنگام که اصرار داشتید با آن من بزرگتان همه ما را از خود متنفر کنید. و نمی‌دانم چرا هیچگاه از شما نترسیده‌ام در حالی که تمامی آن سیستم مرسوم به البرز بر مبنای ایجاد وحشت اما نه اعمال خشونت کار می‌کرد. سیستمی که شما از دیکتاتوری موسوم زمانه و از پدر سالاری هزاران ساله سنتی کپی کرده بودید. سیستم البرز گفتم؟ خیلی ساده بود. تمام شخصیت نوجوان را خرد می‌کرد، آرد می‌کرد تا با خمیر مایه اش موجود جدیدی بسازد. و من چقدر خوشحالم که در آن سربازخانه فرهنگی تا حدودی بی‌انضباط بودم اما اکنون چقدر شما را دوست دارم یا صادقانه تر بگویم در اعماق قلبم به شما احترام می‌گذارم. آنچه شما به عنوان یک عنصر فرهنگی انجام داده‌اید، افتخاری است که نصیب هیچ ایرانی نشده، اگر در طول تاریخ معلم اول و معلم دوم داریم، من دوست دارم شما را معلم سوم بخوانم و پیشنهاد می‌کنم همه چنین کنند. البته نباید شما را معلم آخر خواند. اینچنین ناامیدی کارها را نهایتاً به توقف می‌کشاند. از ما رزومه خواسته‌اید. چشم آقای دکتر. (درست مثل همان موقع‌ها). بی‌آنکه افتخاری باشد ما نیز به عنصری فرهنگی تبدیل شده‌ایم. در سرزمینی که فرهنگ یعنی حرف مفت و با آن نمی‌توان حتی ابزارهای ضروری همان فرهنگ را تهیه کرد، ما به

فرموده جنابعالی علمی شدیم، فرهنگی شدیم و نویسنده شدیم و کارمان شده علوم به زبان ساده و تخصصمان Vulgariser کردن یا Popular کردن این علوم و بعد بر ما رفت، آنچه رفت و آنچه بر تمامی ترجیح دهندگان علم به ثروت می رود. اما چگونه؟ بطور بی نهایت خلاصه و تخم دو زرده شاهکار سینما سکوپ و تمام رنگی زندگی این شاگرد بی انضباط البرز و آریا مهر دیروز و شریف امروز را بخوانید.

پس از دانشگاه صنعتی آریامهر در نیروی دریایی به هیئت علمی پیوستم. اولش درس دادم. ترمودینامیک و ریاضیات عددی (آنجا اسامی دیگری داشت). آنجا یک کتاب ریاضی نوشتم که مورد شیطنت افسران کادر قرار گرفت و حق التحریرش را برای خود برداشتند. رفیق و شریکم در این کتاب آن را قید کرد. بعد به اداره مهندسی نیروی دریایی منتقل شدم. اگر هیچ سواد نداشتیم اما در مقایسه با بچه های بقیه دانشگاه های کشور مثل بطلمیوس بودم.

بعد انگلستان. همه اش کنترل، همه اش اندازه گیری. راستی این علم اندازه گیری چقدر مهم است. باید همه جا آموزش بدهند. حداقل فایده اش این است که بچه ها دست از تعصب برخواهند داشت. در کلاس تخصصی کانالهای روباز، فشارخون پروفور از دست من بالا رفت. فکر کرد قبلاً دوره را خوانده ام و می خواست سر به سرم بگذارد. آخر قدغن بود بدون اطلاع مدرسه دوره را تکرار کنیم. وقتی به او گفتم ما درسهای فوق لیسانس انگلستان را در دوره مهندسی خوانده ایم، شاخ در آورد. بعد شاگرد پروفور برادبری شدم. هوانوردی و شاهکار مسلم نادانی بنده. حماقتی که تنها مسببش خودم نبودم. کل سیستم تعلیم و تربیت بود و به عنوان مهمترین عناصرش شخص شما و جناب آقای اعلیحضرت همایون شاهنشاه بزرگ ارتشتاران خدایگان آریامهر. دو دیکتاتوری که نگذاشتند چشمان من به روی دنیا باز شود. شاهکارم چه بود؟ مشارکت در پروژه معصوم پخش جت های متقارن محوری. صحبت از جت های عمود پرواز است و صحبت از بهبود کیفیت هاریر چون که در جنگ ویتنام دچار خطا شده بود. افتخار ریزش ناپالم کم ارتفاع بر سر کودکان ویتنامی متعلق به هاریر بود که در نزدیکی زمین خوب عمل نمی کرد.

به این ترتیب اسلحه ساز شدم. چه کیفیتی هم داشت و چه احترامی و چه دم و دستگاہی و چه سمینارها و کنگره ها و سخنرانی هایی. خرحمالی مفت و مجانی برای وزارت دفاع انگلستان و برای ناتو در پروژه ای مشترک برای ناسا. بعد هواپیمایی ملی ایران. مسائل و هماهنگ کننده آموزش مهندسی و تعمیرات و چه اهن و تلی و چه دفتر و دستک و سکرتر و برو بیایی و چه مأموریت هایی.

بعد دوره دکترای مهندسی علوم هوا و فضا. انگلستان و آمریکا. این دوره یعنی به طور جدی درگیر شدن با انواع تحقیقات اسلحه. مدل سازی تیغه هلیکوپتر. شبیه سازی سازه های بین سیاره ای. شبیه سازی کامپیوتری بال هواپیما (ده سال قبل از اولین PC) و کارهایی از این قبیل اما کاریکه اندکی سر و صدا کرد و در محافل علمی کسب آبرویی نوشتن ماتریس ارتعاشات بدنه موشک در کلیه حالات مانور و حل کامپیوتری آن بود. آن همه ریاضیاتی که شما و دکتر منتصری و مهندس افتخاری و سایرین تزریق کرده بودید کار دستم داده بود. خودم کامپیوتر شده بودم. یک وابسته تحقیقاتی که کم کم داشت می رفت تا شکل و بویی از دانش نیم بندان متداول حلقه اسلحه به خود بگیرد.

و بعد در ایران انقلاب شد و من مست و دیوانه و عاشق سقوط سلطنت شاهنشاه آریامهر اما البته بدون هیچگونه فعالیت علنی و سیاسی و بسیار خاموش. نزد انگلیسی ها تربیت شده بودم اسلحه ساز هم بود.

بعد کابوس سراغ من هم آمد. همان کابوسی که هر شب سراغ شما هم می آید. کابوس انفجار و آتش گرفتگی وطن عزیز و پاک و سوختن تمامی عزیزان با اسلحه ای که خود در ساختنش شریک بودم. در حالی که کوچکترین اقدامی هم برای کمک نمی توانستم انجام دهم.

من اما تصمیم خود را گرفتم. تصمیم درست. بازگشت به ایران. در جواب پروفور کلارک معروف که می خواست از رفتن منصرف کند، گفتم می خواهم بروم و کویرمان را بیل بزنم و آباد کنم. او گفت احتمالاً بیل دست تو می دهند اما قرار

نیست کویر شما آباد شود. اما کی گوشش بدهکار بود؟ نفرت از آریامهر و از پسرگشان دیگر کار خود را کرده بود. کلارک گفت هر وقت خواستی بازگرد اما من خانه و زندگی و کار و کاسبی و همه کارها و پروژه‌ها و تز و همه چیز دیگر را پا در هوا رها کردم و به دنبال کابوس راهی تهران شدم. وای وای!

آنچه بر سر من آمد سوژه یک رمان کم‌دی‌گریه دار است. از کجایش بگویم؟ پس از بازگشت به ایران در همان روزی که گنج استادی دانشگاه را در دست گرفتم انقلاب فرهنگی شد و کرکره دانشگاه را پایین کشیدند و در نتیجه برای امرار معاش ... به راستی از ناگزیری‌های امرار معاش بگویم؟ از حسابداری سنگ بری‌های جنوب تهران؟ از دلالی فرش؟ از خرید و فروش دوربین عکاسی؟ از خرید و فروش تابلو نقاشی؟ از کدام تلاش الغریق یتشبت به کل حشیش بگویم؟

از انواع سر به سنگ خوردن‌ها و تلاطمات اجتماعی و قیقاچ‌ها و ویراژها بگذریم. بالاخره توانستم یک شرکت مهندسی مشاور کامپیوتر باز کنم و به شرکت مهندس مشاور آب پیوندم و بعد مشاور سازمان برنامه بشوم و بعد مشاور وزارت نیرو بشوم و بعد ساختمان بسازم و ...

اکنون من نیز مانند خود شما در شبانه روز بیست و پنج ساعت کار می‌کنم البته شبانه روز این جا هنوز بیست و چهار ساعت است اما من درست مانند خود شما صبح‌ها یک ساعت زودتر از خواب بیدار می‌شوم.

چند دفعه برای کارهای گنده دنبال‌م آمدند قبول نکردم. اکنون دلم فقط گوشه دنج خودم را می‌خواهد و نوشتن کتابهایم را اما همه این حرف‌ها به کنار. صادقانه به شما بگویم که آرزو دارم به مراتب قبل از آنکه خانه‌ای در جنوب فرانسه بخرم و از آنجا برای فرهنگ وطن دل بسوزانم و با این دلسوزی منم بزنم در همین بهشت زهرای خودمانی دو متر زمین مرغوب فرد اعلان بخرم و از روی سنگ حکاکی نشده آن به جهانیان اعلام کنم که من هیچ نیستم و به این ترتیب هیچ حقی نطلبم که الحق لمن غلب آمد. آقای دکتر مجتهدی! اما شما دیگر چرا جنوب فرانسه؟ آیا این بود معنی آن همه سخنرانی‌های شما؟ آیا این بود معنی آن همه آرمان‌خواهی شما؟ آیا جای شما پهلوی بچه البرزی‌ها نیست؟ آیا جایگاه رفیع اعماق قلب همان بچه البرزی‌ها را - زیارتگاهی را که همان‌ها مزار معلم ثالث خواهند نامید - با گوری در (حداکثر شما بگویید) پرلاشز معاوضه کرده اید؟

شما پیر شده اید و دیگر نمی‌فهمید. (مرا ببخشید جمله خودتان را کپی کردم. جمله نفرت انگیز خودتان را که: شما جوانید و نمی‌فهمید). آقای دکتر! اکنون جای جوان و پیر عوض شده است. توتیای چشم شما امروز، همان خاک البرز است. آیا زیستگاه امروز شما همان دامنه البرز نباید باشد؟

آقای دکتر! می‌خواهید کارنامه عملکرد خود را بخوانید؟ شما به ما دروغ گفتید. شما گفتید بعداً که پدر شدید خودتان می‌فهمید. من اکنون پدر هستم اما نمی‌فهمم. و شاخ در می‌آورم که چرا کسی به این نفهمی اعتراف نمی‌کند. ظاهراً عقل تنها چیزی است که به عدل تقسیم شده زیرا هیچ کس از سهم خود ناراضی نیست. اگر من که پدر هستم می‌فهمیدم حال و روز پسر من این نبود که می‌بینید. البته شما در آن جا نمی‌بینید احتمالاً فقط می‌شنوید و اکنون که گرفتار منم زدن بزرگ تر از سابق شده‌اید احتمالاً حتی نخواهید شنید.

مدارج علمی بچه البرزی‌ها در دنیا مثال زدنی است اما چه شد؟ بچه‌ها همه موفق و پولدار شدند اما کدامیک از بچه‌ها آمد و یک ساعت مجانی در همان البرز درس داد؟ کدامشان یک صندوق رفاه راه انداخت؟ آیا آنان انفراداً یا جمعاً یک بنیاد فرهنگی راه انداختند؟ یک مرکز تبادل اطلاعات (نمی‌گویم مثل مال عبدالسلام) راه انداختند؟ یک مرکز انتقال اطلاعات (نمی‌گویم به جهان سوم) به ایران راه انداختند؟ یک مرکز بورس تحصیلی راه انداختند؟

نه آقای دکتر بچه‌ها اکثراً در بهتری دانشگاه‌ها و مراکز تحقیقاتی جهان مشغولند. کار و کاسبی بسیاریشان هم خیلی خوب است. اکثراً همانجا هم چشم ندارند یکدیگر را و هیچ ایرانی دیگر را ببینند. اکثراً هم مقیم خارجند مانند خود شما که پیشنهاد بودید. راستی آقای دکتر از پس نماز چنین پیشنهادی چه توقع؟

آقای دکتر مگر یادتان نیست مقدسات ما چه بود؟ سوربون، پلی تکنیک پاریس، ام آی تی، پرینستون، امپریال کالج، آکسفورد، کمبریج و ...

اما از همه مقدس تر همان آریا مهر بود. ما بارها از دهان بعضی از ناظمین شما شنیدیم که پوست و گوشت و خون و استخوانمان متعلق به اعلیحضرت است و بعضی از ما که کله پوکمان به این باور نمی افتاد از دست آنها چه سیلی ها خوردیم و بعد چه شد؟ خب چه می شود؟ این همه بچه البرزی نابغه دانشمند اما خودخواه منفرد فکر جیب در راه ماندند و دیگران پشت سگان نشستند. آقای دکتر این را چه می گوید؟

آقای دکتر مجتهدی. این است نتیجه دانش بدون بینش. هیچ می دانید مسئولیت شما چقدر عظیم است؟ شما ۳۵ سال به تنهایی یک ارتش و یک زرادخانه کامل تربیت کردید. یک مشت دانشمند بدون رسالت جمعی به اجتماع تحویل دادید. اکنون بچه های شما آمیزه ای از عشق و نفرت به شما حس می کنند. دانش بدون بینش همین می شود. از سربازخانه فرهنگی شما همگی موفق بیرون آمدند. یک مشت ملأ، که شدنش چه آسان است و آن دیگری چه مشکل!

شما آن بچه ها را برای کی و کجا تربیت کردید؟ آن بچه نابغه البرزی (غیر البرزی اش هم همینطور. مادام که خاموشید مسئول همه اید) که هم اکنون در اردوگاه غیرخودی، غیرخودمانی نشسته و دارد برای دشمن مسائل ریاضی حل می کند یا فن آوری می کند یا پزشکی می کند یا مدیریت می کند یا برای تمدد اعصاب و قوایش برایش موسیقی می نوازد یا نقاشی می کشد دارد در واقع چه می کند؟ پهلوانی که به اردوگاه خصم نیرو می رساند کیست؟

در مبارزه مخوف و نابرابری که بین دو اردوگاه متخاصم شمال پیشرفته و جنوب عقب افتاده در گرفته که شما و من و هر دو به خوبی می دانیم که هر لحظه باید انفجار نهایی اش را انتظار کشید زیرا شما و من می دانیم که آنهمه اسلحه را برای چه کسی ساخته اند. بچه البرزی جا خوش کرده در اردوگاه شمال که به کل شمال یاری می رساند چه نام دارد؟ آقای دکتر! من اهانت نمی کنم خود شما بگویید آنکس که آب به آسیاب دشمن می ریزد چه نام دارد؟

آقای دکتر! می بینید؟ تمامی این نامه مانند درس پس دادن آن موقع ها آشوب زده، پرهرج و مرج و به هم ریخته شد. نویسنده این درهم جوش بی پرده عصبی و هیجانی را ببخشایید. دست پرورده خود شماست. در عوض به شما اطمینان می دهم که این تنها نوشته بی پروای او باشد.

آقای دکتر! در این بی پناهی و تنهایی، فرزندان معنوی شما گاه همراه آن شاعر کبیر با خود زمزمه می کنند:

خوشا با خود نشستن

نرم نرمک اشکی فشاندن

خوشا پیمانه ای

دور از حریفان گران جانی

با تجدید ارادت و احترام و امتنان

شاگرد شما، ۷۴/۶/۱۴

## کمی از آن پیشینه

همراه این نامه یک رزومه (پیشینه) طبقه بندی شده شامل تحصیلات، تحقیقات، سابقه تدریس، کتابهای چاپ شده ایرانی، کتابهای زیر چاپ، کتابهای چاپ خارج، فهرست مقالات تخصصی، گزارشهای فنی، رساله و فهرست کتابهای چاپ نشده برای دکتر مجتهدی ارسال شده است.

بخش تحصیلات و تحقیقات از پیشینه ها را می خوانید.

متولد ۱۳۲۶ تهران

## تحصیلات

وابسته تحقیقاتی علوم فضایی، دوره دکترای طراحی فضاییما. دوره فوق لیسانس مهندسی هوانوردی. دوره فوق لیسانس مهندسی اندازه گیری و کنترل. دوره لیسانس مهندسی مکانیک سیالات.

## تحقیقات

- حمل مواد جامد بوسیله کپسول در لوله ها
- پخش جت متقارن محوری
- دینامیک تیغه های گردان
- ارتعاشات تیر یک سرگیردار تحت تأثیر نیروی محوری
- ارتعاشات جانبی آزاد تیر تحت فشار باد شده
- مدل های ریاضی منابع آب
- کامپیوتری کردن رودخانه های شمال ایران
- کامپیوتری کردن حوزه غرب جازموریان
- مطالعات داده های آب شناسی مدرن

○

○

○

